# حجیت سیاق در علم اصول

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدصادق محمدی

اشاره: نشست علمی با موضوع «حجیت سیاق در علم اصول» از سوی مؤسسه دارالثقلین امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف با شرکت بیش از ۱۲۰ نفر به‌صورت مجازی و از طریق اسکای‌روم برگزار گردید.
در این نشست علمی، حجت‌الاسلام والمسلمین سیدصادق محمدی از اساتید خارج و فقه معاصر حوزه علمیه قم در جایگاه ارائه‌دهنده و حجت‌الاسلام والمسلین اکرمی شیرازی به‌عنوان دبیر علمی شرکت داشتند.

### • حجیت سیاق یکی از مباحث مغفول‌مانده

بحثی که ارائه می‌کنم درباره حجیت سیاق و کاربرد آن از دیدگاه اصول فقه است. عناوینی وجود دارد که در اصول و فقه کاربرد زیادی دارد؛ اما در علم اصول بحث نشده یا بحث مستقلی از آن ارائه نشده است؛ مثل حجیت مذاق شریعت، مسئله ملاک، اصالة عدم‌الزیادة و تعارض اصالةالزیادة با اصالة عدم‌النقیصه.

یکی از مباحث مغفول‌مانده که بحث مستقلی در اصول از آن نشده، سیاق است که برخی از زوایای سیاق را در این جلسه مطرح می‌کنم و البته از جهت تعریف سیاق و برخی نکات دیگر مثل نقدهایی که مطرح می‌شود، به‌طور جدی نوآوری هم وجود دارد.

گرچه از نظر فنی ابتدا باید عنوان را تعریف لغوی و اصطلاحی کنیم؛ اما چون می‌خواهم، خیلی روشن بیان کنم که این بحث مسئله‌محور و خیلی مهم است، یکی دو مقدمه عرض می‌کنم و بعد هم به تعریف سیاق و دلیل حجیت سیاق می‌پردازیم.

### • مقدمه اول

سیاق در تفسیر قرآن کریم فراوان مورد استفاده قرار گرفته است. کتاب المیزان مرحوم علامه طباطبایی رحمه‌الله بسیار بسیار از سیاق استفاده کرده است. اگر بخواهیم تفسیرشان را درباره سیاق تقسیم‌بندی کنیم، چندگونه است: سیاق کلمات، سیاق جملات، سیاق آیات و سیاق سوره‌ها. در این تفسیر ارزشمند، بعضی از عباراتی که این مفسر بسیار باعظمت، در کتاب شریف المیزان آورده است، عرض می‌کنم: مثلا در بعضی موارد بیان می‌کند: «هذا هو المناسب لسیاق قوله تعالی» یا تعبیر دارد که «هذا السیاق یُشعِر» یا تعبیرش این است که «سیاق الآیة یُساعِدُه» . برخی به‌عنوان دلیل و برخی به‌عنوان مؤید از سیاق استفاده شده است؛ مثلاً می‌گوید: «جریانُ السیاق علی ما کان علیه» یا می‌فرماید: «قد عرفتَ ما یُؤیّدُه السیاق» گاهی «یَدلُّ» و گاهی «یُؤیّدُه» دارد؛ یا مثلاً دارد که «هو بعید من السیاق» در جای دیگر می‌فرماید «المستفاد من السیاق»، یا تعبیرشان این است «لازمُ هذا السیاق أن یکون المراد» و...؛ تفسیر المیزان که معروف به تفسیر قرآن به قرآن است. با این بیان می‌شود گفت که تفسیر سیاقی است؛ چون این مفسر عظیم‌القدر در جای جای این کتاب شریف، از سیاق استفاده کرده است.

### • مناقشه محقق بروجردی رحمه‌الله

آیه «نَفْر» برای حجیت خبر واحد مورد استدلال قرار گرفته که تفصیل آن در کتب اصولی مطرح شده است. اشکال شده که این آیه مربوط به تفقه نیست؛ بلکه مربوط به جهاد است؛ زیرا این آیه در میان آیات جهاد است؛ بنابراین از سیاق آیات استفاده می‌شود که این آیه، مربوط به جهاد است و ارتباطی به خبر واحد ندارد.

محقق بروجردی رحمه‌الله می‌فرماید «فأنّ مخالفة السیاق فی الایات القرآنیة اکثر من حدِّ الاحصاء» مخالفت با سیاق در قرآن کریم، از حد شمارش گذشته است؛ «و حیث إنهم أرادوا ربطَها بباب الجهاد فشروها بما هی ظاهرةٌ فی خلافه، فالواجب الاشارة الی ما هی ظاهرة فیه.»

مراد ایشان این است که واقع شدن این آیه در میان آیات جهاد مشکل‌ساز نیست؛ چون اساساً در قرآن کریم مخالفت با سیاق فراوان است؛ بنابراین ما باید به ظاهر این آیه توجه کنیم؛ ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ...﴾؛ به ظاهر آیه که نگاه کنیم، وجوب نفْر برای تفقه است نه جهاد؛ بنابراین مشکلی برای استدلال به این آیه برای خبر واحد نیست. کلام این محقق و مدقق قابل توجه است. ما باید ببینیم که کلام ایشان را چگونه باید پاسخ داد که البته این قسمت از بحث را به جای دیگر محول می‌کنیم؛ چون محل بحث نیست و تنها به توضیح کلام ایشان اشاره می‌کنیم.

دو احتمال در کلام ایشان است:

**احتمال اول:** دلیلی نداریم که آیات قرآن به‌همان شکلی که نازل شده است، به‌طور مرتب در این قرآن کریم قرار داده شده است. ما دلیل داریم که قرآن تحریف نشده است؛ «إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون»؛ لذا چون ممکن است، ترتیب آیات همان‌طوری که آیات نازل شده نباشد، مخالفت سیاق در آیات، زیاد است؛ زیرا سیاق زمانی اعتبار دارد که کلام مترابط و برطبق ترتیب متکلم بیان شده تا این کلام با کلام دیگر ربط داده شود و کلام واحد تشکیل شود که بتوان از سیاقش استفاده کرد.

**احتمال دوم:** روش قرآن، سیاقی نیست؛ یعنی قرآن اعتنایی به سیاق ندارد؛ بلکه قرآن کلامی است که مطالبش از هم جداست. ممکن است هر آیه مطلبی جدای از دیگر آیات بیان کند و این روش دارای اغراضی است.

جدای از بعید بودن احتمال دوم، پس از بررسی مشخص شد که احتمال دوم، در کلام ایشان ظاهر است. عبارت این است: «فمقتضی ظاهر الآیة وجوبُ النفر للتفقه لا للجهاد»، مقتضای ظاهر آیه این است که نفر، برای تفقه واجب است نه برای جهاد. این عبارت توجه شود «و کونُها فی سیاق آیات الجهاد لا یضرّ» اینکه این آیه در سیاق آیات جهاد است، ضرر نمی‌زند تا می‌رسد به این عبارت: «بعد استقرار طریقة القرآن علی عدم الاعتداد بالسیاق»؛ بعد از استقرار روش قرآن که به سیاق اعتنایی نمی‌کند

اگر این اشکال را نتوانیم پاسخ دهیم، تفسیر المیزان چه به بیان اول و چه بیان دوم، دچار مشکل می‌شود؛ چون المیزان بسیار بسیار از سیاق استفاده کرده است؛ البته این بحث را به زمان دیگری می‌سپارم؛ چون بحث در این جلسه علمی در ارتباط با اصل سیاق، کاربرد و حجیت آن است و اشکال ایشان فقط در ارتباط با سیاق‌های قرآنی است نه اصل سیاق.

### • مقدمه دوم

نمونه‌هایی از کاربرد سیاق در اصول و فقه

**مثال اول:** دلالت امر بر وجوب

فرض کنیم که چند «امر» کنار هم آمده و متعلَق‌های متعدد هم داشته باشد؛ مثلاً «إذا اردتَ أن تصلی فأْذِن و أقم و استعذ من الشیطان الرجیم» در این جمله سه امر با متعلَق‌های مختلف آمده است؛ اینجاست که بحث سیاق خودش را نشان می‌دهد.

چهار مسلک درباره دلالت امر بر وجوب، وجود دارد: مرحوم آخوند می‌فرماید: دلالت وضعی است. مرحوم محقق خویی می‌فرماید: دلالت عقلی است. مرحوم محقق عراقی می‌فرماید: دلالت اطلاقی است و مرحوم حضرت امام می‌فرماید: دلالت عقلایی است.

بحث سیاق، در مسلک مرحوم آخوند، تأثیر دارد؛ ولی در مسلک‌های دیگر، نقش‌آفرین نیست؛ زیرا اگر دلالت امر را بر وجوب به دلالت وضعی بدانیم، این وجوب، مدلول خود امر می‌شود و وقتی که به دلالت وضعی مدلول خود امر شد، آن وقت هر سه امر یا دال بر وجوب است یا استحباب. نمی‌تواند امر اول (فأذن) و امر سوم (فاستعذ) دال بر استحباب باشند؛ ولی «اقم» دال بر وجوب باشد؛ چون وحدت سیاق اقتضا می‌کند که همه اوامر در کلام، دلالت بر وجوب داشته باشند یا استحباب؛ اما بنا بر مسالک دیگر، این اقتضا وجود ندارد. مثلاً مرحوم حضرت امام دلالت امر بر وجوب را عقلایی می‌داند؛ یعنی اگر قرینه‌ای بر ترخیص نیاید، عقلا امر را بر وجوب حمل می‌کنند. وقتی که دلالت عقلایی باشد، وجوب، معنا و مدلول امر نمی‌شود؛ بلکه از شئونات دلالت عقلایی است. خود امر، دال بر طلب و بعث است؛ اما وجوب در مدلول امر داخل نمی‌شود. در این‌صورت، اگر ما به‌سبب قرینه دوتا از این امرها (اذان و استعاذه) را بر استحباب حمل کنیم و آن وسطی (اقم) را حمل بر وجوب کنیم، این مخالف با وحدت سیاق نیست و همین‌طور بنابر مسلک دیگر که فرصت بیان آنها نیست.

**مثال دوم:** وحدت سیاق در حدیث رفع

«رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَايَعْلَمُونَ وَ مَا لَايُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ».

اصولی‌ها از سیاق درباره این روایت بحث مفصلی دارند. یکی اینکه در شمول این روایت بر شبهات حکمیه اشکال شده است؛ به این صورت که بسیاری از فقرات این حدیث، مربوط به موضوع خارجی است؛ مثلاً اضطرار؛ انسان نسبت به موضوع خارجی مضطر می‌شود. با پذیرش این مطلب مجبوریم که به‌خاطر وحدت سیاق، «ما لایعلمون» را هم منحصر به موضوع خارجی بدانیم؛ یعنی هرگاه موضوع خارجی، مجهول باشد، می‌توان از فقره «ما لایعلمون» برائت را استفاده کرد و برائت در شبهات حکمیه را نمی‌شود، از این روایت استفاده کرد؛ زیرا به وحدت سیاق که دقت کنیم، باید این فقرات نه‌گانه، باهم وحدت داشته باشند. وقتی تعدادی از این‌ها دال بر موضوع خارجی است، «ما لایعلمون» هم باید به موضوع خارجی منحصر گردد.

**مثال سوم:** سیاق و آیه اهل الذکر

استدلال به آیه شریفه ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ﴾، برای حجیت خبر واحد شده است. مرحوم محقق عراقی، با توجه به وحدت سیاق، اشکال می‌کند: «(و فیه) مضافاً إلی ورود الآیة فی أصول العقائد التي لایکتفي فیها بغیر العلم لظهورها بمقتضی السیاق في إرادة علماء أهل الکتاب و السؤال منهم». مقتضای وحدت سیاق این است که این آیه قرآن درباره اصول عقاید است؛ بنابراین اگر اصول عقاید در این آیه مطرح شود، باید به دنبال علم برویم و خبر واحد علم‌آور نیست؛ پس نمی‌شود از این آیه برای حجیت خبر واحد استفاده کرد.

**مثال پنجم:** قاعده اباء از تخصیص و سیاق

«سیاق هذا، آبٍ عن التخصیص» و «سیاق هذا، آبٍ عن التقیید». مثلاً درباره حدیث «إِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ». در بحث «احتیاط» گفته می‌شود که سیاق این آیه، تخصیص یا تقییدبردار نیست؛ یا آیه قرآن که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَايُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ گفته می‌شود که سیاق این آیه تقییدبردار نیست. یا حدیثی که در بحث تعارض مطرح می‌شود: «كُلُّ حَدِيثٍ لَايُوَافِقُ كِتَابَ اللهِ فَهُوَ زُخْرُف.»

**مثال ششم:** سیاق در یکی از مسائل فقهی

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ خَلِيلَهُ بِالْحَنِيفِيَّةِ وَ أَمَرَهُ بِأَخْذِ الشَّارِبِ وَ قَصِّ الْأَظْفَارِ وَ نَتْفِ الْإِبْطِ وَ حَلْقِ الْعَانَةِ وَ الْخِتَانِ» محقق بحرانی رحمه‌الله می‌گوید که ما به سیاق این روایت که توجه کنیم، اخذ شارب، قص الاظفار، نتف الابط و حلق العانه مستحب است؛ پس وحدت سیاق اقتضا می‌کند که ختان هم مستحب باشد.

ممکن است، در کلمات صاحب حدائق و برخی از فقها، کلمه «سیاق» نیامده باشد؛ ولی مرادشان سیاق است؛ مرحوم بحرانی عبارتش این است: «أن عد الختان في قرن هذه الأشیاء المتفق علی استحبابها قرینة ظاهرة في الاستحباب» ختان در مقارنت با آن بقیه واقع شده است که آن بقیه، اتفاقی است که مستحب هستند؛ بنابراین اگر بخواهیم این‌گونه عبارات دال بر استفاده از سیاق را هم اضافه کنیم، در اصول و فقه، بسیار بسیار از سیاق استفاده شده است.

### • موارد کاربرد سیاق

کاربرد سیاق فراوان است که من چند نمونه‌اش را عرض می‌کنم:

۱. مراد استعمالی از سیاق کشف می‌شود؛
۲. گاهی مراد جدی از سیاق کشف می‌شود؛
۳. گاهی تعیین مصداق می‌شود؛
۴. یکی دیگر از موارد، فهم تخصیص یا تقیید از سیاق است؛
۵. گاهی از سیاق، اطلاق فهمیده می‌شود؛
۶. موارد دیگر...

### • تعریف سیاق

یکی از نکات مبهم سیاق، تعریف اصطلاحی است. بنده جستجو کردم؛ ولی تعریف دقیقی که نسبتاً جامع افراد و مانع اغیار باشد، نیافتم.

### • تعریف لغوی

«ساق، یسوق، سوقاً، سیاقاً، سیاقة، مساقة»: سیاق از نظر لغت به‌معنای راندن و حرکت دادن است.

به «مهر المرأة»، سیاق گویند؛ زیرا عرب‌ها مهریه و جهیزیه را با شتران به خانه عروس ارسال می‌کرده‌اند.

«سیاق الکلام» که استعمالش زیاد است، یعنی روش، اسلوب، شکل و سبک.

ما یک «قائد» و یک «سائق» داریم: قائد، جلوی کاروان می‌رود که کاروان را راهنمایی کند و سائق از عقب کاروان می‌آید تا کاروان را حرکت دهد.

### • تعریف اصطلاحی

متأسفانه در کتاب‌های اصولی نه‌تنها از سیاق، تعریف دقیق نشده؛ بلکه اصلاً تعریف نشده است؛ مگر یک تعریف از شهید صدر رحمه‌الله است که آن هم خالی از اشکال نیست؛ البته این تعریف محاسنی دارد که ذکر می‌گردد.

علامه طباطبایی رحمه‌الله در مورد سیاق می‌فرماید: «فلیس مجرد وقوع‌الآیة بعدالآیة أو قبل‌الآیة تدل علی وحدة السیاق»؛ مجرد واقع شدن یک آیه بعد از آیه دیگر یا قبل از آن آیه، دلالت بر وحدت سیاق نمی‌کند. «و لا أنّ بعض المناسبة بین آیة و آیة یدل علی نزولهما معاً دفعةً واحدة او اتحادهما فی السیاق» مناسبت جزئی هم برای اتحاد در سیاق کفایت نمی‌کند؛ یعنی باید مناسبت وسیق و منسجم بین آیات داشته باشیم تا دلالت بر سیاق در آیات مطرح باشد.

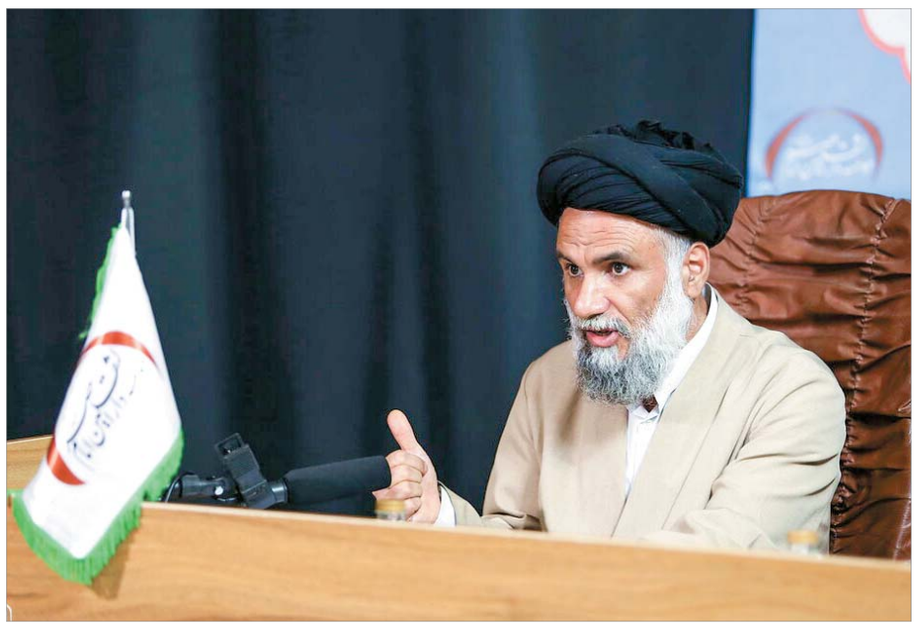

این عبارت تعریف سیاق نیست؛ بلکه فقط به‌شکل نفیی گفته است که مجرد وقوع آیه‌ای بعد از آیه دیگر و مجرد مناسبت جزئی، سیاق نیست.

محمد العلوی در کتاب «الوجوه و النظائر في القرآن الکریم» می‌گوید: سیاق، مقتضای حال است.

اشکال این تعریف واضح است؛ سیاق از نظر محتوا با مقتضای حال یکی نیست و از نظر مطابقت داشتن هم، عموم و خصوص من‌وجه است؛ چون مثلاً برای شخص منکِر باید تأکید بیاوریم که تأکید آوردن، مقتضاست و انکار او، مقتضی است؛ یعنی انکار او اقتضا می‌کند که تأکید بیاوریم. این ارتباطی به سیاق ندارد؛ بلکه سیاق، مربوط به مدلول کلام است.

بله! گاهی کلامی مقتضای حال مخاطب است و مطابقت با سیاق هم دارد؛ یعنی می‌توانیم بگوییم سیاق این آیه چنین است و مقتضای آیه هم مطابق با همین سیاق است. گاهی هم دلالت سیاق وجود دارد و مقتضای حال نیست و گاهی مقتضای حال وجود دارد و سیاق نیست. پس از نظر مطابقت، عموم و خصوص من‌وجه می‌شود.

خلّود عموش، در «الخطاب القرآنی» می‌گوید: «سیاق، کلام منسجم، یک‌نواخت و دارای غرض واحد است».

این تعریف، سه اشکال دارد:

**اشکال اول:** سیاق، خود کلام نیست؛ سیاق، شکل، هماهنگی و انسجام است؛ یعنی انسجام در کلام را سیاق می‌گویند نه خود کلام را.

**اشکال دوم:** این تعریف، مانع اغیار نیست؛ چون هر هماهنگی و انسجامی سیاق نیست؛ مثلاً رعایت قافیه، انسجام در کلام است؛ ولی سیاق نیست.

**اشکال سوم:** این تعریف، جامع افراد نیست؛ زیرا گاهی ما به هماهنگی و انسجام کلام کاری نداریم؛ بلکه به حالت کلام و واقع شدن کلام در مقامی خاص کار داریم که آن هم سیاق است؛ ولی در این تعریف، این جامعیت وجود ندارد. مثلاً گفته می‌شود که حدیث رفع در مقام امتنان است؛ یعنی سیاقش سیاق امتنانی است.

شهید صدر رحمه‌الله تعریفی در علم اصول دارد که به‌نظرم از همه تعاریف بهتر است: «هو»؛ یعنی سیاق «کل ما یکتنف اللفظ الذی نرید فهمه من دوال اخری، سواء کانت لفظیة کالکلمات التی تشکل مع اللفظ الذی نرید فهمه کلاما واحدا مرتبطاً أو حالیة کالظروف والملابسات التی تحیط بالکلام.»

ایشان سیاق را دو قسم می‌کند:

۱. هر دال و نشانه‌ای که با لفظ، دارای غرض تفهیم همراه باشد؛ مثل کلماتی که با لفظ مورد نظر، کلام واحدی را تشکیل می‌دهد و ما از آن کلمات، سیاق می‌فهمیم که اسمش را «سیاق لفظی» می‌گذاریم.

۲. دال بر سیاق، لفظ نیست؛ بلکه غیرلفظی است؛ مثل ظرفیت‌ها و موقعیت‌های کلامی و شرایطی که محیط بر کلاموارد می‌کند؛ این‌ها سیاق حالی هستند.

به این تعریف، دو- سه اشکال دارم و در اینجا یکی را بیان می‌کنم. کلام ایشان، مانعیت اغیار ندارد. عبارت «نرید فهمه» یا مراد استعمالی را می‌گوید یا مراد جدی؛ قسم اول در تعریف، شامل تقیید و تخصیص هم می‌شود؛ درحالی‌که تقیید و تخصیص، سیاق نیستند.

### • تعریف مختار

«هرگونه قرینه لفظی یا حالی که مرتبط با جمله‌بندی برگرفته از نظم خاص باشد، به غرض تفهیم معنا در جهت ایجاد ظهور که ارتباط مستقیم با لفظ خاص نداشته باشد و لزوم بیّن بالمعنی الاخص هم نباشد.»

توضیح: قرینه یا قرینه لفظی است یا حالی و مقامی که گاهی مرتبط با لفظ خاصی است که این را سیاق نمی‌گویند؛ مثلاً مخصص و مقید را سیاق نمی‌گویند. آن قرینه لفظی و یا حالی که مرتبط با جمله‌بندی کلام واحد است، البته با غرض تفهیم معنا (متکلم می‌خواهد معنا را تفهیم کند) و در جهت ایجاد ظهور باشد، ارتباط مستقیم با لفظ خاصی هم نداشته باشد؛ چون اگر ارتباط با لفظ خاص باشد، این سیاق نیست. لزوم بیّن بالمعنی الاخص هم نباشد که تصور شیء مساوی با تصور شیء دیگر باشد؛ کلامی که با این خصوصیات باشد، دارای دلالت سیاق است.

این تعریف، دقیق‌ترین تعریفی است که به ذهن بنده آمده است و معتقدم که سیاق، مربوط به جمله‌بندی و شکل، اسلوب، مقام و چگونگی کلام است؛ لذا هر دلالتی که به تک‌تک الفاظ مربوط باشد، سیاق نیست؛ از این‌رو گاهی مناسبت حکم و موضوع را هم تعبیر به سیاق می‌کنیم یا مثلاً حدیث رفع در مقام امتنان است.

### • دلایل حجیت سیاق

**دلیل اول**

دلیل اول و اساسی حجیت سیاق، سیره عقلاست؛ بدون شک، سیره عقلا بسیار به همین سیاقی که در تعریف آمد، توجه دارد؛ یعنی عقلا و عرف، مراد جدی و استعمالی متکلم از سیاق را می‌فهمند. شارع نسبت به این سیاق سیره عقلایی، ردعی نداشته است؛ پس کاشف از امضای شارع است که البته لازم است، توضیح مفصل آن در جای خود مطرح گردد.

**دلیل دوم**

سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام در مواجهه با آیات قرآن استفاده از سیاق بوده است؛ البته این سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام همان امضای سیره عقلایی است.

زراره از امام باقر علیه‌السلام پرسید: از کجا متوجه شدید که مسح باید بر قسمتی از سر و قسمتی از پا باشد؟ حضرت لبخندی زده و می‌فرماید: خود قرآن! قرآن می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ.﴾

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُم» بدون «باء» آمده «وَ أَيْدِيَكُمْ» عطف شده و باء نیامده است. معلوم می‌شود غَسل به تمام صورت و تمام دست الی المرافق است؛ اما در مسح، «لمکان الباء»، این‌گونه نیست دارد. ﴿وَامْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾، حضرت می‌فرماید: از آمدن باء معلوم می‌شود که مسح سر به بعض سر است و ارجلکم که عطف شده است، فهمیده می‌شود که مسح پا تمام پا نیست. همین روایت در مورد تیمم هم است: ﴿... فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾ که حضرت می‌فرماید: باء آمده و «فامسحوا وجوهکم»؛ بدون باء نازل شده است پس معلوم می‌شود که تیمم هم به بعض دست و بعض صورت است.

این بیان حضرت، همان تمسک به آیه شریفه قرآن، با توجه به سیاق است؛ یعنی حضرت به‌شکل‌بندی و سبک و جمله‌بندی آیه قرآن استدلال می‌کند. به‌تعبیر دیگر از تغییر در آیه، نوع شکل‌بندی و فرایند جمله‌بندی، امام علیه‌السلام استفاده می‌کند که مسح بر جزء سر و پاست؛ اما غسل به تمام صورت و دست است.